

کتیبه بیستون، نخستین سند مکتوب ایرانیان

پرویز رجبی

بند ۲:

داریوش شاه می گوید: پدر من ویشتاسپ، پدر ویشتاسپ ارشام، پدر ارشام آریامنه، پدر آریامنه چیش پیش، پدر چیش پیش هخامنش بود.

بند ۳:

داریوش شاه می گوید: ازیراما هخامنشی خوانده می شوم که از دیرباز نژاده هستیم؛ از دیرگاهان تخمه ما از شاهان بودند.

بند ۴:

داریوش شاه می گوید: ۸ [تن] از تخمه ما شاه بوده اند. من نهمین هستم. ما ۹ پشت اندر پشت شاه هستیم.

بند ۵:

داریوش شاه می گوید: به خواست اهورمزدا، من شاه هستم. اهورمزدا شاهی را به من ارزانی فرمود.

بند ۶:

داریوش شاه می گوید: این است کشورهایایی که از آن من شدند. به خواست اهورمزدا، من شاه آنها بودم. پارس، خوزستان (ایلام)، بابل، آشور، [سرزمین] عرب، مصر، دریانشینان، سارد، لیدی، یونیه، ماد، ارمنستان، کاپادوکیه، پارت (خراسان)، زرننگ (سیستان)، هرات، خوارزم، باختر (بلخ)، سغد، قندهار، سکا، تگوش (پنجاب امروز)، رخج (بلوچستان)، مکران (بلوچستان)، روی هم ۲۳ کشور.

بند ۷:

داریوش شاه می گوید: این است کشورهایایی که از آن من شدند. به خواست اهورمزدا، [اینان] مرا بنده (گوش به فرمان، رعیت) بودند. به من باج [مالیات] دادند. هر آنچه از سوی من به آنها گفته شد، چه شب و چه روز، همان به انجام رسید.

بند ۸:

داریوش شاه می گوید: در این کشورها، مرد وفادار را خوب نواختم.

در حالی که به گمان من روزگار ایرانیان پیش از اسلام بیش تر با ادب شفاهی و سینه به سینه سپری شده است، کتیبه بیستون مهم ترین سند تاریخی مکتوب به زبان فارسی باستان است که با ترجمه های ایلامی و بابلی آن به یادگار مانده است. به همین اعتبار، می توان گفت نخستین اثر ایرانی که به زبانهای دیگر ترجمه شده، همین کتیبه است.

به این ترتیب سنگنبشته بیستون، نخستین نوشته تاریخی ایرانیان است (۲) و خواننده غیرمتخصص ایرانی، خود با این سنگنبشته به یکی از منابع بسیار مهم مورخان تاریخ ایران باستان دسترسی دارد و می تواند مستقلاً بدون دخالت مورخان به بخشی مهم از تاریخ برسد.

متأسفانه داریوش پس از این نبشته بزرگ، جامعه مورخان را از تن کند و جز در یکی دو نبشته کوتاه، همواره به کلی گویی های شاهانه بسنده کرد. او ظاهراً پس از تثبیت قدرت، نسبت به در میان گذاشتن جزئیات کار خود بی اعتنا می شود. اگر این گمان درست باشد، در این جا برای نخستین بار با نمونه ای از میزان و انگیزه های پیوند شاهان ایران با پیرامونیان خود، اعم از بلندپایگان و دیگر مردم روبه رو هستیم. رشد یافته همین نگاه شاهان به پیرامون خویش است که در زمان قاجارها به بلوغ نهایی خود می رسد و چنین می شود که بلندپایگانی چون امیرکبیر و کمال الملک، با صراحت نوکر خطاب می شوند (۳).

سنگنبشته داریوش در بیستون

با اینکه برنامه من نقد فرمایشهای شاهان است، بنا نیست که در این جا همه نوشته های اینان بیاید الا چند نبشته مهم، مانند لوح کورش و سنگنبشته بیستون. زیرا تماس خواننده با نبشته هایی که متن کامل آنها در این کار خواهد آمد، خواننده را در تألیف با نویسنده شریک خواهد کرد...

اینک ترجمه متن فارسی باستان سنگنبشته بیستون که در ۵ ستون و ۷۳ (۷۷) بند فراهم آمده است:

۵ ستون ۱

بند ۱:

من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه در پارس، شاه کشورها (سرزمینها)، پسر ویشتاسپ، نوه ارشام هخامنشی هستم.

نیسیایه در ماد کشتم. فرمانروایی را از او ستاندم. به خواست اهورمزدا من شاه شدم. اهورمزدا، شاهی را به من ارزانی فرمود.

بند ۱۴:

داریوش شاه می گوید: فرمانروایی را - که از تخمه ما گرفته شده بود - من آن را از نو برپا کردم. من آن را در جای خود استوار کردم. همان گونه کردم که پیش تر بود. من پرستشگاههایی را که گنوماته مغ ویران کرده بود، بازسازی کردم. به مردم چراگاهها و رمه ها و خدمتکاران و خانه هایی را که گنومات مغ ستانده بود، باز گرداندم. من مردم را در جایشان استوار کردم. هم پارس را، هم ماد را و هم دیگر کشورهای شاهنشاهی آرا. همان گونه که پیش بود؛ همانطور من هر آنچه را که برداشته شده، باز گرداندم. من این ها را به خواست اهورمزدا کردم. من کوشیدم تا خاندانمان را در جای خود استوار کنم. همان گونه که پیش تر بود. به خواست اهورمزدا، به گونه ای کوشیدم تا گنوماته مغ خاندان ما را بر ندارد.

بند ۱۵:

داریوش شاه می گوید: این است آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم.

بند ۱۶:

داریوش شاه می گوید: پس از اینکه من گنوماته مغ را کشتم، مردی به نام آسینه پسر او پدرمه در خوزستان برخاست. او به مردم چنین گفت: «من، در خوزستان شاه هستم». آنگاه خوزیان نافرمان شدند و به آن آسینه گرویدند. او در خوزستان شاه شد. و مردی بابلی به نام ندیتبیره، پسر آسینه در بابل برخاست. او چنین مردم را بفریفت که: «من نبوکدرچره (بخت النصر) پسر نبوتیته هستم». پس از آن، همه مردم بابلی به آن ندیتبیره گرویدند. بابل نافرمان شد. او فرمانروایی بابل را از آن خود کرد.

بند ۱۷:

داریوش شاه می گوید: آنگاه من به خوزستان ایام [فرستادم. این آسینه، [دست ایسته نزد من آورده شد. من او را کشتم.

بند ۱۸:

داریوش شاه می گوید: سپس من رهسپار بابل شدم به سوی ندیتبیره که خود را نبوکدرچره می خواند. سپاه ندیتبیره دجله را در دست داشت. او آنجا ایستاد. آب دجله قابل کشتیرانی بود. پس من سپاه را سوار بر مشکها کردم. برخی را بر شتر سوار کردم و برای گروهی اسب تهیه کردم. اهورمزدا به من یاری ارزانی فرمود. به خواست اهورمزدا، دجله را گذشتیم. آن جا سپاه ندیتبیره را بسیار زدم؛ از ماه آسیادیه ۲۶ روز گذشته بود که جنگ کردیم.

بند ۱۹:

داریوش شاه می گوید: سپس رهسپار بابل شدم. هنوز به بابل نرسیده بودم، در شهری به نام زازنه در کنار فرات، این ندیتبیره - که خود را نبوکدرچره می خواند - با سپاه به جنگ با من آمد.

آنکه بی وفا بود، او را سخت کیفر دادم. به خواست اهورمزدا، این است کشورهای که به قانون من احترام گزاردند. آنها همان کاری را کردند که از سوی من به آنها گفته شد.

بند ۹:

داریوش شاه می گوید: این شاهی را، اهورمزدا به من ارزانی داشت. اهورمزدا، مرا یاری کرد تا این فرمانروایی را به دست آوردم. به خواست اهورمزداست که این فرمانروایی را دارم.

بند ۱۰:

داریوش شاه می گوید: این است آنچه به وسیله من انجام شد، پس از آنکه شاه شدم. کمبوجیه نام، پسر کورش از تخمه ما، او در این جا شاه بود. کمبوجیه را برادری بود، به نام بردیا. با کمبوجیه از یک مادر و از یک پدر. سپس کمبوجیه آن بردیا را بکشت. مردم را روشن نشد که بردیا کشته شده بود. پس از آن کمبوجیه به مصر رفت. هنگامی که کمبوجیه به مصر رفت، مردم نافرمان شدند. از آن پس دروغ در کشور بسیار شد، هم در پارس، هم در ماد، هم در دیگر کشورهای شاهنشاهی.

بند ۱۱:

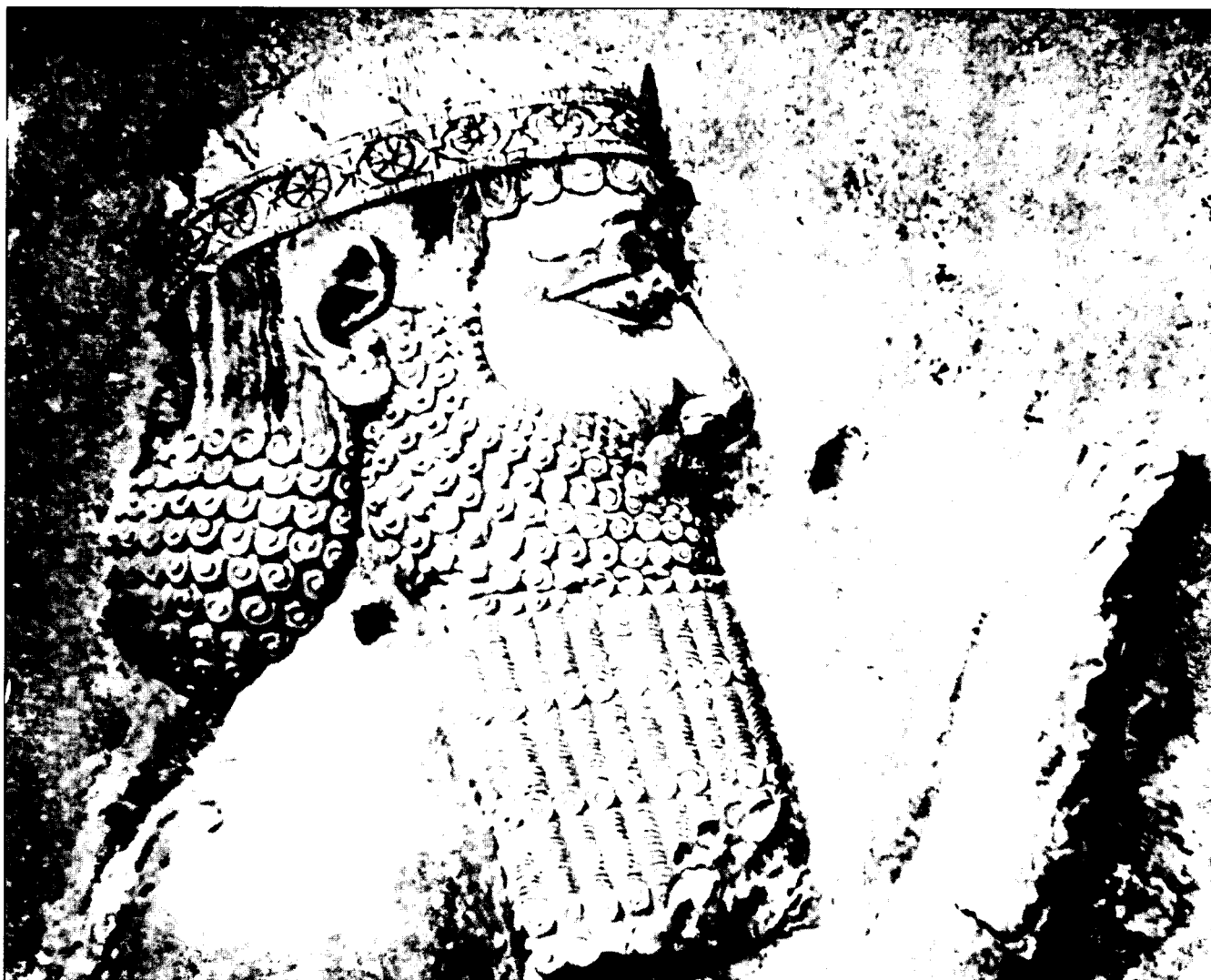
داریوش شاه می گوید: پس از آن مردی مغ بود به نام گنوماته. او از پیشیا و وادا برخاست. کوهی است به نام آرکدریش؛ چون او از آن جا برخاست، ۱۴ روز از ماه و یخنه گذشته بود. او به مردم چنان دروغ گفت که من بردیا، پسر کورش، برادر کمبوجیه هستم. پس از آن مردم هم از کمبوجیه روی تافته، به او روی آوردند؛ هم در پارس، هم در ماد، هم در دیگر کشورهای شاهنشاهی. او فرمانروایی را از آن خود کرد. نه روز از ماه گرمه پده گذشته بود. پس از آنکه کمبوجیه مرد، آنگاه او فرمانروایی را از آن خود کرد.

بند ۱۲:

داریوش شاه می گوید: این فرمانروایی که گنوماته مغ از کمبوجیه ستانده بود، این فرمانروایی از دیرباز در تخمه (خاندان) ما بود. آنگاه آن را گنوماته مغ از کمبوجیه ستاندم. او هم پارس را، هم ماد را، هم دیگر کشورهای شاهنشاهی آرا به چنگ آورد و از آن خود کرد. او، شاه شد.

بند ۱۳:

داریوش شاه می گوید: نبود مردی، نه پارسی، نه مادی، نه هیچ کسی از تخمه ما که شاهی را از گنوماته مغ بازستاند. مردم از او بشدت ترسیدند که مبادا او، مردم بسیاری را - که پیش از آن بردیا را می شناختند - بکشد. از یاروی مردم را می کشت که مبادا: «مرا بشناسند که من بردیا پسر کورش نیستم». کسی را یارای گفتن چیزی درباره گنوماته مغ نبود، تا من رسیدم. آنک من از اهورمزدا یاری خواستم. اهورمزدا، مرا یاری ارزانی کرد. ده روز از ماه باگه یادیش گذشته بود. آنگاه من با چند مرد، آن گنوماته مغ و آنهایی را که برترین دستیاران او بودند، کشتم. او را در دژی به نام سیکه ووتیش، در سرزمینی به نام



بند ۲۲:

داریوش شاه می گوید: مردی به نام مرتیه پسر چینچی خریش، در شهری به نام کونکا در پارس می زیست؛ در خوزستان برخاست. او به مردم چنین گفت: «که من ایمنیش شاه خوزستان هستم.

بند ۲۳:

داریوش شاه می گوید: آنگاه من نزدیک خوزستان بودم. پس آن خوزیان از من ترسیدند. آن مرتیه را - که سرکرده آنان بود - گرفتند و او را کشتند.

بند ۲۴:

داریوش شاه گوید: مردی مادی به نام فرورتیش در ماد برخاست. او چنین به مردم گفت که: «من خشتریه از تخمه اوو خستره هستم». آنگاه سپاه مادی کاخ به من نافرمان شد. به آن فرورتیش پیوست. او در ماد شاه شد.

سپس جنگ کردیم. اهورمزدا به من یاری ارزانی فرمود. به خواست اهورمزدا، من سپاه نَدِیْتَبِیْرَه را بسیار زدم. بقیه [سپاه] به آب انداخته شد. آب آن را برداشت. از ماه آنامکه ۲ روز گذشته بود که جنگ کردیم.

○ ستون ۲

بند ۲۰:

داریوش شاه می گوید: آنگاه نَدِیْتَبِیْرَه با سوارانی اندک گریخت. او به بابل رفت. سپس من رهسپار بابل شدم. به خواست اهورمزدا، هم بابل را گرفتم هم آن نَدِیْتَبِیْرَه را دستگیر کردم. سپس نَدِیْتَبِیْرَه را در بابل کشتم.

بند ۲۱:

داریوش شاه می گوید: تا هنگامی که من در بابل بودم، این کشورها به من نافرمان شدند: پارس، خوزستان، ماد، آشور، مصر، پارت، مرو، تنگوش، سکا ئیه.

بند ۲۵:

داریوش شاه می گوید: سپاه پارسی و مادی - که به فرمان من بود - کم بود. پس من سپاه فرستادم. بنده پارسی خود به نام ویدرته را سرکرده آنان کردم. چنین به آنها گفتم: «بروید، آن سپاه مادی را - که خود را از آن من نمی خواند - بزنید!». سپس این ویدرته با سپاه روانه شد؛ چون به ماد رسید در شهری به نام ماروش در ماد با مادیها جنگ کرد. در آن هنگام آنکه سرکرده مادیها بود، آن جان بود. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه انامکه ۲۷ روز گذشته بود که جنگ ایشان در گرفت. سپس این سپاه من در سرزمینی به نام کمپده در ماد در انتظار من بماند تا من به ماد رسیدم.

بند ۲۶:

داریوش شاه می گوید: بنده خود به نام دادرشیش ارمنی را فرستادم به ارمنستان و چنین به او گفتم: «برو، آن سپاه نافرمان را - که خود را از آن من نمی خواند - بزن!». سپس دادرشیش رهسپار شد. با رسیدن او به ارمنستان، نافرمانان گرد آمده، به جنگ با دادرشیش شتافتند. آنها در دهی به نام زوزهی در ارمنستان جنگ کردند. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه ثورواهره ۸ روز گذشته بود که جنگ ایشان در گرفت.

بند ۲۷:

داریوش شاه می گوید: نافرمانان دوباره گرد آمدند و به جنگ با دادرشیش فرارسیدند. آنها در دژی به نام تیگره در ارمنستان جنگ کردند. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه ثورواهره ۱۸ روز گذشته بود، که جنگ ایشان در گرفت.

بند ۲۸:

داریوش شاه می گوید: سوم بار نافرمانان گرد آمدند و به جنگ با دادرشیش فرارسیدند. آنها در دژی به نام اویم در ارمنستان جنگ کردند. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه ثانیگر چیش ۹ روز گذشته بود، که جنگ ایشان در گرفت. سپس دادرشیش به انتظار من در ارمنستان ماند تا من به ماد رسیدم.

بند ۲۹:

داریوش شاه می گوید: آنگاه من بنده پارسی خود به نام وومیسه را به ارمنستان فرستادم و چنین به او گفتم: «برو، سپاه نافرمانی را که خود را از آن من نمی خواند بزن!». سپس وومیسه رهسپار شد. او چون به ارمنستان رسید، نافرمانان گرد آمدند و به جنگ با وومیسه فرارسیدند. آنها در سرزمینی به نام ایزلا در آشور جنگ کردند. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه انامکه ۱۵ روز گذشته بود، که جنگ ایشان در گرفت.

بند ۳۰:

داریوش شاه می گوید: دومین بار هم نافرمانان گرد آمدند و به جنگ وومیسه آمدند. آنها در سرزمینی به نام اوتیاره در ارمنستان جنگ کردند. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. نزدیک پایان ماه ثورواهره جنگ ایشان در گرفت. سپس وومیسه به انتظار من در ارمنستان بماند تا من به ماد رسیدم.

بند ۳۱:

داریوش شاه می گوید: پس آنگاه من از بابل در آمدم. رهسپار ماد شدم. چون به ماد رسیدم در شهری به نام کودروش در ماد، این فرورتیش - که خود را شاه در ماد می خواند - با سپاهی به جنگ با من آمد. سپس جنگ کردیم. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا من آن سپاه فرورتیش را بسیار زدم. از ماه آدوکنیشه ۲۰ روز گذشته بود، که جنگ کردیم.

بند ۳۲:

داریوش شاه می گوید: پس از آن، این فرورتیش با سوارانی اندک گریخت. او به سوی سرزمینی به نام [ری] در ماد روی آورد. آنگاه من سپاهی به دنبال او [او] فرستادم. فرورتیش دستگیر و نزد من آورده شد. من هم بینی، هم گوش، هم زبان [او را] بریدم و یک چشم او را کندم. او را دم در [کاخ] من بستند. همه او را دیدند. سپس او را در همدان به دار کشیدم و مردانی را که یاران برجسته او بودند، در همدان در درون دژ آویختم.

بند ۳۳:

داریوش شاه می گوید: مردی به نام چيستخمه (چيسن تخمه) از آسگرته به من نافرمان شد. او چنین به مردم گفت: «من شاه از آسگرته و از تخمه او و خستره هستم». آنگاه من سپاه پارسی و مادی را فرستادم. بنده خود به نام تخمس پاده مادی را سردار آنان کردم. به آنها چنین گفتم: «بروید آن سپاه نافرمان را - که نمی خواهد خود را از آن من بخواند - بزنید!». سپس تخمس پاده با سپاه خود رهسپار شد. او با چيستخمه جنگ کرد. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه نافرمان را بزد و چيستخمه را گرفت و نزد من آورد.

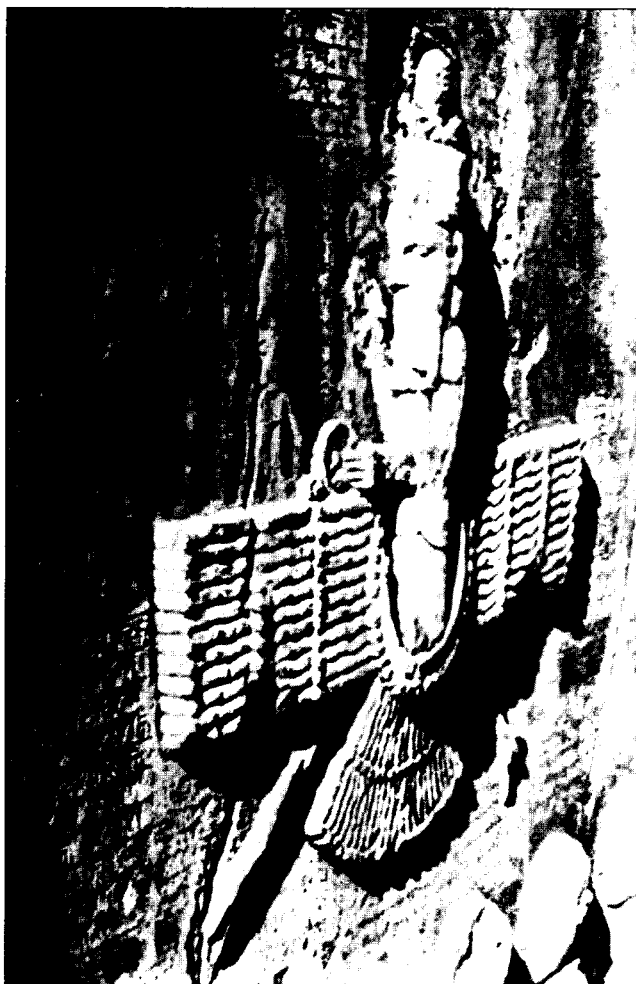
آنگاه من هم بینی و هم گوش [او را] بریدم و یک چشم [او را] کندم. او را دم در [کاخ] من بستند. همه او را دیدند. پس از آن، او را در اربل دار زدم.

بند ۳۴:

داریوش شاه می گوید: این است آنچه به وسیله من در ماد انجام پذیرفت.

بند ۳۵:

داریوش شاه می گوید: پارت و هیرکانی (پیرامون گرگان امروز) به من نافرمان شدند. آنها خود را از آن فرورتیش خواندند. پدر من، ویشتاسپ، در پارت بود. مردم او را رها کردند، نافرمان شدند. آنگاه ویشتاسپ با سپاهی - که همراه او بود - رهسپار شد. در شهری به نام ویشپه و زاتیش در پارت با پارتیها



جنگ کرد. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، ویشناسپ آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه وِیخَنَه ۲۲ روز گذشته بود، که جنگ آنها در گرفت.

۵ ستون ۳

بند ۳۶:

داریوش شاه می گوید: آنگاه من سپاه پارسی را از ری نزد ویشناسپ فرستادم. چون این سپاه به ویشناسپ رسید، ویشناسپ در رأس آن قرار گرفت و سپس به راه افتاد. او در شهری به نام پتیگرنا در پارت با نافرمانان جنگ کرد.

اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، ویشناسپ آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه گرمه پده یک روز گذشته بود، که جنگ آنها در گرفت.

بند ۳۷:

داریوش شاه می گوید: پس از آن، سرزمین از آن من شد. این است آنچه به وسیله من در پارت انجام گرفت.

بند ۳۸:

داریوش شاه می گوید: سرزمینی، به نام مرو، نسبت به من نافرمان شد. مردی به نام فراهه مروزی را سردار کردند. آنگاه من بنده پارسی خود به نام دادرشیش، شهریان در باختر (بلخ) را به رویارویی با او فرستادم. به او چنین گفتم: «برو آن سپاهی را که خود را از آن من نمی خواند، بزن!». آنگاه دادرشیش با سپاه رهسپار شد. با مروزی ها جنگ کرد. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه اثری یادیه ۲۳ روز گذشته بود، که جنگ آنها در گرفت.

بند ۳۹:

داریوش شاه می گوید: آنگاه سرزمین از آن من شد. این است آنچه به وسیله من در بلخ انجام گرفت.

بند ۴۰:

داریوش شاه می گوید: مردی به نام وهیزداته در شهری به نام تاروا [در] سرزمینی به نام یوتیا در پارس می زیست. او دومین بار در پارس برخاست. او چنین به مردم گفت: «من بردیا پسر کورش هستم». آنگاه سپاه پارسی کاخ - که پیش ازین از انشان [آمده بود] - به من نافرمان شد و به وهیزداته روی آورد. او در پارس شاه شد.

بند ۴۱:

داریوش شاه می گوید: آنگاه من سپاه پارسی و مادی را - که به فرمان من بودند - فرستادم. بنده پارسی خود به نام اردیه را سردار آنان کردم. سپاه دیگر پارسی از پشت من رهسپار ماد شد. سپس اردیه با سپاه رهسپار شد. چون او به پارس رسید، در شهری به نام رخا در پارس، وهیزداته - که خود را بردیا می خواند - با سپاه به جنگ اردیه آمد. آنگاه آنها جنگ کردند. اهورمزدا مرا یاری کرد.

به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه وهیزداته را بسیار بزد. از ماه ثور و آهره ۱۲ روز گذشته بود، که جنگ آنها در گرفت.

بند ۴۲:

داریوش شاه می گوید: پس از آن، وهیزداته با سوارانی اندک گریخت. او به پیشیاخوادا رفت. از آنجا سپاهی به دست آورد. او آنگاه به جنگ اردیه آمد. آنها در کوهی به نام پرگه (فرگ) جنگ کردند. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه وهیزداته را بسیار بزد. از ماه گرمه پده ۵ روز گذشته بود، که جنگ آنها در گرفت. هم آن وهیزداته را گرفتند، هم مردانی را که یاران برجسته او بودند گرفتند.

بند ۴۳:

داریوش شاه می گوید: آنگاه من آن وهیزداته را و یاران برجسته او را در شهری به نام خوادئیحیه در پارس دار زدم.

بند ۴۴:

داریوش شاه می گوید: این است آنچه به وسیله من در پارس انجام

گرفت.

دادم این آرخه را و مردانی را که یاران برجسته او بودند، در بابل به دار آویختند.

بند ۴۵:

داریوش شاه می گوید: این وهیزداته - که خود را بردیامی خواند - سپاه به رُخج فرستاده بود. به جنگ بنده پارسی من به نام ویوانه، شهربان رُخج. او مردی را سردار آنها کرده بود. وهیزداته به آنها چنین گفت: «بروید، ویوانه را و آن سپاهی را که خود را از آن داریوش شاه می خواند بزنید!». آنگاه سپاهی که وهیزداته به جنگ ویوانه فرستاده بود، رهسپار شد. آنها در دژی به نام ایشکانیش جنگ کردند. اهورمزدا مریاری کرد. به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه آنامکه ۱۳ روز گذشته بود، که جنگ آنها در گرفت.

۴ ستون

بند ۵۱:

داریوش شاه می گوید: این است آنچه به وسیله من در بابل انجام گرفت.

بند ۵۲:

داریوش شاه می گوید: این است آنچه به خواست اهورمزدا، در همان یک سال پس از شاه شدنم انجام دادم. ۱۹ جنگ کردم. به خواست اهورمزدا من آنها (دشمنان) را زدم و ۹ شاه را گرفتم: نام یکی گئوماته مغ بود. او دروغ گفت، چنین گفت: «من بردیاسر کورش هستم». او پارس را نافرمان کرد. نام یکی آسینه از خوزستان. او به دروغ چنین گفت: «من در خوزستان شاه هستم». او خوزستان را به من نافرمان کرد. نام یکی ندیتبیره بابلی. او به دروغ چنین گفت: «من نبوکدرچره پسر نبونئیه هستم». او بابل را نافرمان کرد.

نام یکی مرتیه از پارس. او به دروغ چنین گفت: «من ایمنیش شاه خوزستان هستم». او خوزستان را نافرمان کرد.

نام یکی فرورتیش از ماد. او به دروغ چنین گفت: «من خشترئیه از دودمان او و خشتره هستم». او ماد را نافرمان کرد.

نام یکی چیسستمه (چیسن تخمه) از اسگرته. او به دروغ چنین گفت: «من در اسگرته شاه هستم، از دودمان او و خشتره». او اسگرته را نافرمان کرد.

نام یکی فزاده از مرو. او به دروغ گفت: «من شاه مرو هستم»، او مرو را نافرمان کرد.

نام یکی وهیزداته از پارس. او به دروغ چنین گفت: «من بردیاسر کورش هستم». او پارس را نافرمان کرد.

نام یکی آرخه از ارمنستان. او به دروغ چنین گفت: «من نبوکدرچره پسر نبونئیه هستم». او بابل را نافرمان کرد.

بند ۵۳:

داریوش شاه می گوید: این ۹ شاه را من در این جنگها گرفتم.

بند ۵۴:

داریوش شاه می گوید: این است کشورهای که نافرمان شدند. دروغ آنها را نافرمان کرد، که اینها به مردم دروغ گفتند. پس از آن، اهورمزدا آنها را به دست من داد. هر گونه که خواست من [بود] همان گونه با آنها رفتار کردم.

بند ۵۵:

داریوش شاه می گوید: تو که از این پس شاه خواهی بود، خود را شدت از دروغ بپا. اگر چنین فکر کنی که: «کشور من در امان باشد»، مردی را که دروغزن باشد، او را سخت به کیفر برسان.

بند ۴۶:

داریوش شاه می گوید: آنگاه باز نافرمانان گرد آمدند و به جنگ با ویوانه فرارسیدند. آنها در سرزمینی به نام گندوموه جنگ کردند. اهورمزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورمزدا، سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه ویخنه ۷ روز گذشته بود، که جنگ آنها در گرفت.

بند ۴۷:

داریوش شاه می گوید: آنگاه این مردی که سردار آن سپاه بود که وهیزداته به جنگ ویوانه فرستاده بود، با سوارانی اندک گریخت. به راه افتاد. از کنار دژی به نام ارشادا در رُخج رفت. آنگاه ویوانه با سپاهی آنها را دنبال کرد. او در آنجا (ارشادا؟) او را و مردانی را که یاران برجسته او بودند، گرفت و کشت.

بند ۴۸:

داریوش شاه می گوید: آنگاه سرزمین از آن من شد. این است آنچه در رُخج به وسیله من انجام گرفت.

بند ۴۹:

داریوش شاه می گوید: هنگامی که در پارس و ماد بودم، باز دومین بار بابلیان به من نافرمان شدند. مردی ارمنی به نام آرخه پسر هلدئیه در بابل برخاست. در سرزمینی به نام دوباله به مردم دروغ گفت: «من نبوکدرچره (بخت النصر) پسر نبونئیه هستم». آنگاه بابلیان به من نافرمان شدند، به آن آرخه روی آوردند. او بابل را گرفت. او در بابل شاه شد.

بند ۵۰:

داریوش شاه می گوید: آنگاه من سپاهی به بابل فرستادم. بنده پارسی خود به نام ویدفرنا را سردار آنان کردم. به آنها چنین گفتم: «بروید، آن سپاه بابلی را - که نمی خواهد خود را از آن من بخواند - بزنید!». سپس ویدفرنا با سپاهی رهسپار بابل شد. اهورمزدا مریاری کرد. به خواست اهورمزدا، ویدفرنا بابلیان را بزد و [کت] بسته آورد. از ماه ورکزنه ۲۲ روز گذشته بود. آنگاه آن آرخه را - که به دروغ خود را نبوکدرچره (بخت النصر) می خواند و مردانی را که یاران برجسته او بودند - گرفت. فرمان



بند ۶۴:

داریوش شاه می گوید: تو که از این پس شاه خواهی بود، مردی را که دروغگو باشد، یا آن که را که دراز دست باشد، دوست مباش. آنها را بشدت به کیفر رسان.

بند ۶۵:

داریوش شاه می گوید: تو که از این پس این نبشته را - که من نوشته ام - یا که این پیکرکنده ها را می بینی، مبادا [آنها را] تباه کنی. تا هنگامی که می توانی آنها را همچنان که هست نگاه دار.

بند ۶۶:

داریوش شاه می گوید: اگر این نبشته یا این پیکرکنده ها را بینی و تباهشان نکنی، و تا هنگامی که ترا توانایی است، نگاهشان داری، اهورمزدا

بند ۵۶:

داریوش شاه می گوید: این است آنچه من انجام دادم. به خواست اهورمزدا در همان یک سال انجام دادم. تو که در آینده این نبشته را خواهی خواند، آنچه به وسیله من انجام شده، ترا باور آید. مبادا آن را دروغ بینداری.

بند ۵۷:

داریوش شاه می گوید: اهورمزدا را گواه می گیرم که آنچه من در همان یک سال انجام دادم، این درست است نه دروغ.

بند ۵۸:

داریوش شاه می گوید: به خواست اهورمزدا و خودم، بسیاری [کار] دیگر انجام گرفت که در این نبشته نوشته نشده است. ازیرا نوشته نشد، مبادا کسی که از این پس این نبشته را بخواند، آنچه به دست من انجام گرفته، در دیده او بسیار نماید و این، او را باور نیابد، دروغ بیندارد.

بند ۵۹:

داریوش شاه می گوید: شاهان پیشین را تا هنگامی که بودند، چنان کارهایی نیست که به وسیله من به خواست اهورمزدا در همان یک سال انجام شد.

بند ۶۰:

داریوش شاه می گوید: اکنون آنچه به وسیله من انجام شد، ترا باور آید. همچنین به مردم بسیار! پنهان مدار! اگر این گزارش را پنهان نداری و به مردم بگویی، اهورمزدا دوست تو باد و دودمان تو بسیار و زندگیت دراز باد!

بند ۶۱:

داریوش شاه می گوید: اگر این گزارش را پنهان بداری، به مردم نگویی (درباره اش با مردم صحبت نکنی)، اهورمزدا دشمن تو باشد و ترا دودمان نباشد!

بند ۶۲:

داریوش شاه می گوید: این است آنچه من کردم. به خواست اهورمزدا، در همان یک سال انجام دادم. اهورمزدا مرا یاری کرد و دیگر خدایانی که هستند.

بند ۶۳:

داریوش شاه می گوید: ازیرا اهورمزدا مرا یاری کرد - و دیگر خدایانی که هستند - مرا یاری کرد [ند] که بی وفا نبودم، دروغگو نبودم، دراز دست نبودم؛ نه من، نه دودمانم. برابر با حق رفتار کردم. نه به ناتوان زور گفتم نه به توانا. مردی را که خاندان سلطنتی ام را همراهی کرد، او را نیک نواختم. آنکه زیان رسانید او را سخت به کیفر رساندم.

مرده، برکت از آن او خواهد بود.

بند ۷۴:

داریوش شاه می گوید: آنگاه با سپاه برای سرکوب سکاها به سوی سکاویه رهسپار شدم، که خودتیز هستند. این سکاها از پیش من رفتند. چون به دریا رسیدم، آنگاه با تمام سپاه به آن سوی دریا رفتم. سپس سکاها را بسیار بزدم. [سردار] دیگری را گرفتم. او دست بسته به نزد من آورده شد، که او را کشتم.

بند ۷۵:

سردار ایشان به نام سکونخارا گرفتند، و به نزد من آوردند. آنگاه چنان که خواست من بود، دیگری را سردار کردم. پس از آن سرزمین [آنها] از آن من شد.

بند ۷۶:

داریوش شاه می گوید: آن سکاها بی وفا بودند، و اهورمزدارا پرستش نمی کردند. [من] اهورمزدارا می پرستیدم. به خواست اهورمزدا، همان گونه که خواست من [بود]، همان گونه با آنها رفتار کردم.

بند ۷۷:

داریوش شاه می گوید: کسی که اهورمزدارا بپرستد، خواه زنده، خواه مرده (در دنیا و آخرت)، برکت از آن او خواهد بود.

بند پایانی متن فارسی باستان این سنگنبشته بشدت آسیب دیده و چندان به کار نمی آید. خوشبختانه این بند در متن ایلامی به سامان مانده است، که برای تکمیل گزارش داریوش، ترجمه آن را در این جا می آوریم:

داریوش شاه می گوید: با

یاری اهورمزدا، خطی درست کردم

از نوعی دیگر (یعنی) به آریایی

که پیش از این نبود، هم بر روی لوحهای گلی،

هم بر روی پرگامنت، همچنین

امضا و مهر کردم.

این خط نوشته شد و برایم

خوانده شد. سپس فرستادم

این خط را به همه کشورهای.

مردم این خط را آموختند.

پی نوشتها:

۱- این مقاله به درخواست سردیور و به مناسبت ثبت کتیبه بیستون به عنوان پنجمین اثر جهانی کشورمان، ایران و بویژه به منظور آگاهی بیش تر هموطنان از متن آن، نگاشته شده است.

۲- توجه داریم که منظور، تاریخ ایران است. لوح کورش، در پیوند بایرون از مرزهای ایران بود.

۳- ریشه های این رفتار چنان عمیق است که امیر کبیر و کمال الملک نیز شاه را ولینعمت خود می شناسند و هیچکدام اجازه گریختن از کاشان و نیشابور را به خود نمی دهند.

ترا دوست باد و دودمان تو بسیار و زندگیت دراز باد، و آنچه کنی، آن را اهورمزدا برایت خوب کند.

بند ۶۷:

داریوش شاه می گوید: اگر این نبشته یا این پیکرکنده ها را به بینی و تباهشان کنی، و تا هنگامی که ترا توانایی است نگاهشان نداری، اهورمزدا ترا دشمن باشد و ترا دودمان نباشد، و آنچه کنی اهورمزدا آن را براندازد.

بند ۶۸:

داریوش شاه می گوید: اینها هستند مردانی که هنگامی که من گنوماته مغ را - که خود را بردیا می خواند - کشتم، حضور داشتند. در آن هنگام این مردان همکاری کردند و همدستان من [بودند]. ویدفرنه نام، پسر وهیسپروه پارس، اوتانه (هوتن) نام، پسر ثوخره پارس، گنویروه (گوبریاس) نام، پسر مردویئه پارس، ویدرنه نام، پسر بگیگنه پارس، بگیوخشه (مگابیزوس) نام، پسر داتوهیه پارس، اردومیش نام، پسر وهوکه پارس.

بند ۶۹:

داریوش شاه می گوید: تو که از این پس شاه خواهی بود، دودمان این مردان را نیک نگاهداری کن.

بند ۷۰:

داریوش شاه می گوید: به خواست اهورمزدا، این نبشته من است که من کردم (پدید آوردم)؛ هم به آریایی (ایرانی) و هم بر روی لوح و هم بر روی چرم نوشته شد. همچنین پیکر خود را ساختم و همچنین تبارنامه فراهم آوردم. پیش من، هم نوشته هم خوانده شد. سپس این نبشته را همه جا به میان کشورها فرستادم. مردم همکاری کردند.

○ ستون ۵

بند ۷۱:

داریوش شاه می گوید: این است آنچه من در دومین و سومین سال، پس از آنکه شاه شدم، کردم. سرزمینی به نام خوزستان نافرمان شد. مردی خوزی به نام اتمئته را سردار کردند. آنگاه من سپاه فرستادم. بنده خود، مردی پارس به نام گنویروه را سردار آنها کردم. آنگاه گنویروه با سپاه رهسپار خوزستان شد. با خوزیان جنگ کرد. سپس گنویروه خوزیان را بزد و تار و مار کرد و سردار آنها را گرفت و به نزد من آورد و من او را کشتم. پس از آن، کشور از آن من شد.

بند ۷۲:

داریوش شاه می گوید: آن خوزیان بی وفا بودند، و اهورمزدارا پرستش نمی کردند. [من] اهورمزدارا می پرستیدم. به خواست اهورمزدا، همان گونه که خواست من [بود]، همان گونه با آنها رفتار کردم.

بند ۷۳:

داریوش شاه می گوید: کسی که اهورمزدارا بپرستد، خواه زنده، خواه

